

هو العليم

استناد جميع افعال به فاعل واحد

سلسله دروس خارج اصول فقه - فى البداء و الجبر و
الاختيار و القضاء و القدر - جلسہ یکصد و نوزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

منظور از بیان روایات در کیفیت خلق ارواح و خلق نفوس، صرفاً تأیید بر مدعا بود والاّ از نقطه نظر بحث عقلی ما بی نیاز از این روایات بودیم و به طور کلی در مباحث عقلی، روایات و ادله نقلیه نمی توانند وارد شوند. بله؛ به عنوان تأیید حجج عقلیه روایات هم می توانند مؤید باشند، همان طور که در این مواردی که عرض شد مسئله از این قرار است.

عرض شد از نقطه نظر تجربه و از نقطه نظر بدیهی عقلی افراد با یکدیگر اختلاف ذاتی و اختلاف شاکله دارند و به طور کلی انسان این اختلاف را در ابتدای امر وقتی هنوز در سنین طفولیت است مشاهده می کند. بناءً علی هذا نکته ای که در اینجا به نظر می رسد این است که منشأ اعمال و کرداری که از انسان در طول حیات او صادر می شود عبارت از شاکله و صفات نفسانی است که اینها با همدیگر

اختلاف دارند و اما اینکه آیا این شاکله و صفات نفسانی در اختیار انسان تأثیر می‌گذارد این یک مسئله‌ای است که مربوط به بحث آتی می‌شود.

اتفاقات عالم خلق، در اراده و مشیت

پروردگار

در وضعیت فعلی باید راجع به ارتباط عالم امر با عالم خلق بر مشیت الهی صحبت بشود. اگر بخواهیم از نقطه نظر فلسفی به ادله متفاوت و متکثره مختلفه از باب علّیت وارد بشویم، از باب توحید افعالی، از باب مسئله اصالت وجود و صرافت و بساطت وجود، از باب علم عنایی حق و از هر نقطه نظر که جا برای این بحث دارد، اگر بخواهیم وارد تک تک این مسائل بشویم دیگر از مسائل اصولی به کنار می‌افتیم.

اگر بخواهیم از هر کدام از اینها در قضیه نگاه کنیم

می‌بینیم:

أَزَمَّةُ الْأُمُورِ طَرَأَ بِيَدِهِ *** وَ الْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدِّهِ^۱

همه جریانات امور و آنچه که در عالم خلق اتفاق

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۵.

می‌افتد در اراده و مشیّت پروردگار هست. هرچه که برای انسان معلول است که عبارت از افعال است، آن معلولِ نفس و معلولِ اختیار او است و اختیار او هم معلولِ ذاتیات او است و ذاتیات او هم معلولِ عوالم علیّی است تا به اراده و مشیّت او برسد. بناءً علیّ هذا از نقطه نظر تأثیر علیّت تامه بر معلول مستعد، دیگر تخطی علیّت و ربط بین علت و معلول، مستحیل و ممتنع است و تمام افعال به **علة العلل** از نقطه نظر قاعده علیّت مرتبط می‌شوند.

اثبات استناد جمیع افعال به خداوند متعال

و اما از نقطه نظر توحید صفاتی، در برهان عقلی بر توحید صفاتی و افعالی به این مطلب اشاره شده است و این مطلب مورد دقت قرار گرفته است که جمیع افعال، فعل‌های مختلفِ فاعل واحد است؛ یعنی فاعل واحد با توجه به اختلاف افعالی که دارد، یک فعل و یک اراده از او سر می‌زند. الآن فاعل‌ها در این اتاق متفاوت هستند و به تعداد افرادی که در این اتاق هستند، فاعل‌های متفاوتی وجود دارند و به تعداد فاعل، فعل‌های متفاوتی وجود دارند.

توحید افعالی

اما در بحث توحید افعالی ثابت می‌شود که فاعل واحد است، گرچه افعال متفاوتی داشته باشد و چون استناد فعل به فاعل است، پس تکثری در فعل با توجه به اتحاد فاعل دیگر وجود ندارد. وقتی که فاعل دست را حرکت می‌دهد، درعین حال که این دست را حرکت می‌دهد، دو حرکت است؛ ولی این دو حرکت به ارادهٔ واحده و فاعل واحده مستند می‌باشند. همین‌طور جمیع موجودات در عالم وجود از نقطه نظر اتحاد ذاتی با ذات حق، از جهت فاعلی فاعل واحد هستند؛ گرچه ذوات مختلف هستند؛ ولی این ذوات مختلف مرئی و مظاهر ذات واحد هستند. وقتی که شما چند کار را در لحظهٔ واحده انجام می‌دهید؛ از یک طرف صحبت می‌کنید، زبان‌تان می‌گردد، از یک طرف با چشمتان مخاطبین را می‌بینید، از این طرف با گوشتان حرفی را که دارید می‌زنید می‌شنوید و سخنی را که دیگران می‌گویند می‌شنوید، لذا می‌گویید: «آقا ساکت باش، دارم حرف می‌زنم» پس معلوم است گوش شما دارد می‌شنود و از یک طرف دست‌تان را حرکت می‌دهید،

پای‌تان را حرکت می‌دهید، این حرکات مختلف که منشأهای مختلفی دارد، تمام این حرکات و افعال مستند به فاعل واحد به حساب می‌آیند و یک حساب روی همهٔ این افعال بار می‌کنند و اختلاف در افعال را موجب اختلاف در فاعل نمی‌بینند. در عین اینکه افعال مختلف است، فاعل هم واحد است. همین‌طور جمیع موجودات عالم وجود با توجه به اختلاف مراتبی که دارند و با توجه به ذاتیات مختلفی که دارند، ذات‌شان، مظهریت ذات واحد است؛ یعنی تعدد استقلالی به معنای قیومیت بنفسه ندارند. وجود آنها وجود بغیره است و هر وجودی که وجودش بغیره است، ذات آن بالغیر است. به عبارت دیگر **كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ يَنْتَهِي إِلَى مَا بِالذَّاتِ** در اینجا پیش می‌آید. بناءً علی‌هذا تمام ذوات همه مظهریت ذات واحد را دارند. بنابراین تمام صفات منشأ برای ذوات هستند و افعال، معلول برای صفات هستند و منشأیت از صفات را دارند. اینجا است که مبحث توحید افعالی و صفاتی و اسمائی و ذاتی پیش می‌آید.

در بحث توحید افعالی صحبت در استناد افعال

متفاوته به فاعل واحد است، نه فاعل های متعدد. پس تمام آنچه که در عالم وجود اتفاق می افتد مستند به فاعل واحد است. فعلاً صحبت از بدی و خوبی کار نمی کنیم که کار بدی هم که انجام می شود آیا آن کار بد هم مستند به فاعل واحد است یا فقط خوبی ها مستند به او است؟! بحث امروز فقط به این مسئله مرتبط است که توحید افعالی با توجه به فاعل واحد در عالم وجود و ذات واحد در عالم وجود و صفات معلول ذات و افعال معلول صفات در عالم وجود، ثابت می شود و مفصل این بحث در فلسفه هست، به این مقدار در اینجا کفایت می شود.

صرافت و بساطت وجود

یکی از مباحث دیگری از حجج عقلیه که برای استناد جمیع افعال به خداوند متعال وجود دارد مسئله صرافت وجود و بساطت وجود است. در بحث قضیه بسیط الحقیقه **كل الأشياء** این مسئله عرشی مطرح است که تمام اشیاء بذواتها و صفاتها و افعالها در قضیه **بسيط الحقیقه** داخل هستند، یعنی مسئله وجود با صرافتی که دارد و مقام لا حدی و

اطلاقی که دارد، جمیع مراتب وجود را با جمیع آثار و خصوصیاتش مستوعب است. فلذا ما نمی‌توانیم فعلی را از افعال در این قضیه **بسیط الحقیقه** داخل ندانیم، اختیار عبد در مقام اتیان فعل یکی از افعال است، ارادهٔ عبد در مقام اجرای آن نیت و مشیت، یکی از افعال است. آیا این افعال موجود هستند یا معدوم‌اند؟ اگر موجود هستند قاعدهٔ **بسیط الحقیقه** مانحن‌فیه را شامل می‌شود و چون **بسیط الحقیقه** اثبات ذات واحد را می‌کند؛ پس تمام این افراد و این قوا و تمام این فعلی را که انجام می‌دهند و تمام این اراده‌ها و اختیارها مستند به اراده و اختیار ذات واحد هستند. چون صحبت در این است که اختیار واحد در اینجا یکی از افعال وجودی است که مستند به آن قاعدهٔ **بسیط الحقیقه** است و چون اراده مترتب بر اختیار است او هم یکی از افعال نفسانی است که داخل در این قاعدهٔ صرافت وجود است. و چون در قضیهٔ صرافت وجود، وجود، وجود واحد است، این وجود واحد ذات واحدی را تقاضا و طلب می‌کند و آن ذات واحد است که مؤثر در خود است و مؤثر است به واسطهٔ تأثیر در خود و نزول خود از مرتبهٔ

وجود بحث و بسیط و مظاهر مختلفی را به وجود می‌آورد. آنوقت احمقانه نیست که ما بگوییم: تا وقتی که در مقام ذات هست، این وجودِ واحد، جنبهٔ علیت به ذات را در اینجا واجد است و وقتی که به مقام مشیّت و ارادهٔ متنازله از ذوات مختلف می‌آید، در آنجا دیگر اراده و مشیّتی ندارد و هیچ کاری از او بر نمی‌آید؟! اراده و مشیّت حق منبعث از ذات او است همان طوری که اراده می‌کند ذات را خلق کند، ذات را با خصوصیات متفاوت خلق می‌کند، این طور نیست؟! یعنی ذات را خلق می‌کند با این خصوصیت، ذات را خلق می‌کند با آن خصوصیت. آیا ممکن است خداوند متعال را مورد اعتراض قرار بدهیم از نقطه نظر اینکه چرا آب را خلق کرده است و میعان را در آب به وجود آورده است؟! میعان لازمهٔ ذاتی آب است، لازمهٔ طبیعت آب است. چرا حجر را خلق کرده است و صلابت را در او به وجود آورده است؟! چون لازمهٔ طبیعت او است.

پس خلق ذات، خلق لوازم ذات است، آنوقت آیا می‌توان ذات را مستند به فاعل واحد دانست؛ اما

آثار و لوازم ذات را منحاز و جدای از این دانست؟! اینکه عین دوئیت است، اینکه عین خلاف است. وقتی که ذات مستند به فاعل واحد است، لوازم آن ذات که آثار و شاکله و خصوصیات آن ذات است، هم طبعاً مستند به آن ذات واحد است. افعالی که از آن ذات سر می‌زند هم مستند به آن ذات واحد است. اینجا است که حجج عقلیه و ادله عقلیه ما را به این نکته می‌رساند که آنچه در عالم کون و در عالم امکان تحقق پیدا می‌کند، همان‌طوری که از نقطه نظر ذوات متدلی به او است، از نقطه نظر صفات هم متدلی به او است و از نقطه نظر افعال هم متدلی به او است. این ما را به این نکته متوجه می‌کند و می‌رساند و توجه به این قضیه این مسئله را برای ما روشن می‌کند که اختیاری که علت برای فعل است و اراده‌ای که علت برای فعل است، خود آن اختیار و اراده دو فعل نفسانی و وجودی هستند و موجود به وجود محمولی هستند، گرچه آنها متدلی به نفس هستند، ولی خود آنها وجود محمولی و وجود فی‌نفسه دارند و هر چیزی که جنبه وجود به خود گرفت لاجرم مستند به فاعل واحد خواهد بود. این

در مقام اختیار و مقام مشیت است.

رابطه اختیار، مشیت و اراده

حالا صحبت در این مسئله این است که ما فعل را به فاعل مستند می‌کنیم، فاعل هم در اختیار دارد، آیا این فاعل که اختیار دارد، آیا در اختیار خود هم اختیار دارد یا ندارد؟! یعنی اینکه یکی از این دو طرف را انتخاب می‌کند، ما به انتخاب این، اختیار می‌گوییم؟ یا به آن حالتی که دارد آن حالت و رانداز می‌کند، اختیار می‌گوییم؟! وقتی که یکی از دو طرف را اختیار کرد، دیگر از مقام اختیار بیرون آمد و در مقام مشیت رفت و بعد از مشیت، اراده. مثلاً شما مردد هستید این کتاب را بردارید یا آن کتاب را بردارید؟ تا وقتی که یکی از دو کتاب را برنداشتید، در مقام اختیار هستید اما وقتی یکی از این دو را برداشتید دیگر از اختیار بیرون می‌آید و در مشیت می‌روید یعنی مشیت شما به یکی از این دو کتاب تعلق گرفته است، بعد از تعلق مشیت، اراده می‌آید؛ اراده برای برداشتن می‌آید که شما آن را در دستتان می‌گیرید.

پس اراده، آن فعلِ اجراییِ مشیّت است که در تحقق کون مؤثر است. مشیّت علت برای اراده است - حالا یا هر دوتا را یکی بدانیم یا تفاوت در مقام علیّت و... فرق نمی کند - و اختیار علت برای مشیّت می شود. تا وقتی که شما دارید این طرف و آن طرف را بررسی می کنید مختار هستید، یعنی این حالت را اختیار می گویند؛ اما وقتی نظرتان روی کتاب رفت از اختیار بیرون آمدید و سراغ مقام مشیّت رفتید؛ یعنی مشیّت شما، خواست شما در اینجا منجز شد، خواست شما در اینجا پیدا شد، این مقام مشیّت می شود.

معنای دقیق اختیار و غیراختیاری بودن آن

حالا آن حالتی که بین بین است و شما در وجود خود دارید این بین بین را احساس می کنید، تابه حال به آن توجه کردید؟! آیا این حالت به دست شما است یا به دست شما نیست؟! این دیگر در دست شما نیست. ببینید، افرادی که در بحث اختیار صحبت می کنند می گویند که انتخاب طرفین آیا اختیاری است و یا اختیاری نیست؟ یعنی وقتی که شما دارید یکی از دو

طرف را اختیار می‌کنید، حالا که آمدید اختیار کردید، آیا خود این، اختیاری است یا اختیاری نیست؟ بعد می‌گویند اگر اختیاری باشد؛ ما دیگر نمی‌خواهیم این مقدمات را طی کنیم، بلکه می‌خواهیم یک دفعه میان‌بر بزنیم و به مقصد برسیم؛ اگر انتخاب یکی از این دو تا اختیاری باشد ما نقل کلام در آن اختیار می‌کنیم، آیا خود آن اختیار هم به اختیار است یا نیست و **هَلُمَّ جَرًّا** که تسلسل لازم می‌آید. اما ما می‌گوییم که اصلاً نیاز به تسلسل نداریم، ما اصلاً به ترجیح یکی از دو طرف، اختیار نمی‌گوییم؛ بلکه آن حالتی که دارد مقدمات را برانداز می‌کند و دارد این را یا آن را در نظر می‌آورد، آیا آن حالت در اختیار شما است یا در اختیار نیست؟! یعنی آیا می‌توانید خودتان را از آن حالت بیرون بیاورید؟! می‌توانید بیرون بیاورید؟! نمی‌توانیم خودمان را از آن حالت بیرون بیاوریم. ممکن است شما بگویید که از هر دو صرف‌نظر می‌کنیم که این در اینجا سراغ مشیت رفت، مشیت در اینجا آمده است. می‌گویید: از هر دو صرف‌نظر می‌کنیم و از حالت

ترديد، خودمان را بيرون مي آوريم، اين مشيَّت مي شود
و به اختيار كاري ندارد. مي گويد: اين طرف را
انتخاب مي كنيم اين مشيَّت مي شود، آن طرف را
انتخاب مي كنيم مشيَّت مي شود، اصلاً رهايش مي كنيم
باز مشيَّت مي شود، چون رها كردن هم يكي از طرفين
است، يك طرف اين است كه اين را اختيار كنيد يك
طرف اين است كه آن را اختيار كنيد، يكي اينكه اصلاً
قضيه را رها كنيد و پي كارتان برويد، باز هم مشيَّت
شد. پس شما در هر صورت يكي از طرفين را انتخاب
كرديد، درست شد؟! نمي توانيد بگوييد كه من
هيچ كدام را انتخاب نكردم و خود به خود رها كردم، نه،
يكي از طرفين قضيه براي شما محرز شد. وقتي كه
اين طور است پس آن حالي كه آن حال علت براي
مشيَّت است در اختيار شما نيست، آن مستند به فاعل
است.

قضيه روشن شد يا نه؟! ببينيد، من الآن مردد بين
انجام و عدم انجام هستم اين ترديد من بين انجام اين و
انجام آن آيا اين ترديد يك عمل نفساني است يا نه؟!

عمل نفساني است، حالا يا تردید يك ساعت طول
مي كشد و همین طور مي نشینید فکر مي کنید يا تردید در
عرض دو ثانیه است مثلاً من مردد هستم آب بخورم يا
نخورم، آب را برمي دارم يك جرعه مي خورم، درست
شد؟! اين حال تردید من دو ثانیه کشید، ممکن است يك
حال تردید نیم ساعت بکشد، درست شد؟! ما اسم اين
حال تردید را حال اختیار مي گذاريم، حالي است که
مي خواهد انتخاب کند. آیا اين حال در اختیار ما است
يا نيست؟! اين ديگر در اختيار ما نيست. مثلاً يك دفعه
يك صدائي به گوش مي رسد که می گوید: حسن آقا!
صدائي که به گوش رسيد در اختيار ما بود؟! نبود
ديگری صدا کرد اما تا گفت: حسن آقا! ما خود را مختار
مي بينيم که سر را برگردانيم يا برنگردانيم، هست يا
نيست؟! آن حالي که خود را مختار مي بينيم آیا در اختيار
ما است يا نه؟ آن ديگر در اختيار ما نيست. آن حال
چیست؟ در اختيار فاعل است؛ يعني فاعل اين حال را
در اختيار ما قرار داد. طبعاً يکي از دو طرف انتخاب
مي شود؛ يا اين طرف انتخاب مي شود و سر را

برمی گردانی یا آن طرف انتخاب می شود که اصلاً توجه نمی کنی. وقتی اختیار از دیگری بود، آیا می شود انتخاب از خودش باشد؟! این دیگر نمی شود از خود ما باشد. اینجا است که بحث فلسفی قطع می شود! یعنی وقتی که صحبت به اینجا برسد - دیگر ما نیاز به تسلسل و اینها نداریم - یعنی همین که به این مسئله رسیدیم که اختیار که عبارت از يك عمل نفسانی است معنا ندارد که خودش اختیاری باشد، وقتی به این رسیدیم پس معلول او هم اختیاری نخواهد بود. پس از این صحبت ها به این نتیجه رسیدیم که تمام افعال و تمام آنچه را که در عالم وجود اتفاق می افتد **مِن الذَّرةِ إِلَى الذَّرةِ**، از زمین تا آسمان و از سرا تا ثریا، تمام آنچه را که در این مراحل هست همه مستند به فاعل واحد خواهد بود.

این بحث در مقام ارتباط این مسئله با جنبه امری بود، صحبت ما در جلسه بعد راجع به جنبه خلقی است که ارتباط فعل با ذات انسان به چه نحو است؟ تلمیذ: تشریع در آن مقام مشیت می آید و در اختیار ما نیست آیا در آن انتخاب کردن قضیه تشریع

و امر و نهی در آنجا می آید که این کار انجام بشود یا نشود؟!!

استاد: بله، مربوط به مشیّت است؛ بالأخره چون اختیار به دست انسان نیست آن مقام، مقام مشیّت است. تشریع در انتخاب بین این دو قضیه می آید مثلاً خمری در مقابل شما است، آب هم در مقابل شما است، در اینجا انتخاب این است که شما خمر را انتخاب می کنید یا ماء را انتخاب می کنید؟ این بسته به حال هر کسی است. در اینجا تشریع می آید، اینجا جای تشریع است **لا تشرب الخمر** می آید و می گوید: مشیّت خودت را در این سمت قرار بده، به این کیفیت قرار بده.

تلمیذ: اگر نفسی باشد که بدون تشریع کار صحیح را انجام بدهد و بتواند خودش طرفین را لحاظ کند و مراد مولا را به دست بیاورد دیگر نیاز به تشریع ندارد؟!!

استاد: نه دیگر، خود او مشرّع است

تلمیذ: ... در واقع مشرّع هم می تواند؟

استاد: شریعت خودش را دارد، شریعت

اختصاصی به خودش.

تلمیذ: باطنی است؟

استاد: بله مأمور به باطن است.

تلمیذ: فرمودید که معلول هم دائم در اختیار ما

نیست علتش که آن اختیار باشد، مردد بودن بین هر

دو طرف باشد طبعاً در اختیار ما نیست ...

استاد: بله ...

... آن فعل هم مستند به فاعل است. مطلبی که در

اینجا هست و ناتمام ماند را باید بعداً بحث کنیم و

آن این است که ما ذات را ببینیم در اینجا چیست؟

یعنی موقعیت ذات را ما باید پیدا کنیم. باید مظهریت

آن را پیدا کنیم یعنی اختیار در مقام ربوبی بود مشیت

در مقام خلقی بود، ما باید راجع به مسئله مشیت

صحبت کنیم که چگونه می شود یکی از دو طرفین

انتخاب شود؟ این صحبت است این را ما باید بیاییم

بحث کنیم وقتی که این چگونه می شود را صحبت

کردیم، مسئله شما هم جواب داده می شود.

تلمیذ: مراد از ذات که فرمودید، اسم احد

می شود؟ چون در بعضی از کتب مرحوم آقا

فرمودند: نهایت سیر سالک به اسم احد است و

درعین حال فنای در ذات هم مطرح می شود، این

ذات که می فرماید، اسم احد است یا هوهویت؟!

استاد: هوهویت است، بالاتر از اسم احد است.

احد به معنای بشرط لا است. هوهویت بالاتر است

لابشرط است. لابشرط بالاتر از بشرط لا است.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ